ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود گرفتار مکن مادرش گفت سخن او را گوش مده
برگرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرگوار او و فرزندان او شفاعت کند پس وهب با زن و بچه‌های خود
آتی زعیم لک ام وهب بالطعن فیهم تارة والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یثیق القوم ارتم
الحرب پس انتقام بند باز خود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار
سوار و دوازده پیاده را بخاک هلاک انداخت بجهنم روانه کرد تا آنکه دستهای او را از بدنش جدا کردند
و در آن حال زنش عمودی بر دست گرفته و بجانب او روانه شد و میگفت فداک ابی و امی قاتل دون الطیبین
حرم رسول الله پدر و مادرم فدای تو شوند کوشش کن مقاتله نما در نزد حرم رسول الله و جان بازی نما
بجهت ذریه پیغمبر خدا وهب پیش آمد که او را برگرداند بسوی خیمه‌ها آن زن پاک طینت دامن او را گرفته گفت
که رها نمیکنم تا با تو کشته شوم سید الشهداء علیه السلام فرمود خدا شما را از اهل بیت جزای خیر دهاد این بزرگوار
خدا تو را رحمت کند پس انتقام بند مقاتله کرد تا آنکه کشته شد زن دوید بر سر کشته او و خون از رویش
پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر او زد که سرش را شکافت و او را کشت و این
اول زنی بود که از لشکر سید الشهداء علیه السلام کشته شد صاحب بحار میگوید دیدم روایتی که بیست و
چهار پیاده و دوازده سواره را کشت آخر الامر او را اسیر کرده نزد پسر سعد بردند ملعون امر کرد
گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکر ابن سعد انداخت یک نفر را بان کشت پس از آن عمود خیمه را گرفته
و بر آنجماعت حمله کرد و دو نفر را بان عمود کشت حضرت فرمود ارجعی یا ام وهب الی خیمتک مع رسول الله
فان الجهاد مرفوع عن النساء ای مادر وهب برگرد که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول
خدا میباشید پس او برگردید و میگفت خدایا امید مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را
مادر وهب بعد از او عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفته بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید بعد از شهادت
او پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان گذارده رجزی خوانده و خود را بالشکر حرب انداخته مقاتله
کرد تا شهید شد بعد از آن سعد بن حنظله تمیمی قدم در معرکه جان بازی گذاشت و رجزی چند خوانده
و خود را بر آن قوم شوم زده و قتال عظیمی کرد تا آخر الامر فایز شهادت پوشید و سایر اهل نزد سید
بعد از آن عمر بن عبد الله مرجی رو بکارزار کرده دمار از روزگار آنکفار بر آورد تا بضربت مسلم ضایع
و عبد الله جعفی بجای جاوید شتافت بعد از آن مسلم بن عوسجه رو بمیدان کرد و او از بزرگان
لشکر سید الشهداء علیه السلام بود و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار بود و از اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و در خدمت آنحضرت مردانگی کرده بود و بعضی ذکر کرده

شهادت مسلم بن عوسجه رحمه الله

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را برادر خود خواندی و چند مرتبه فرزند آنحضرت خوانده بود
شبث بن ربعی میگوید که در یک جنگی همراه بودیم پیش از آنکه لشکر اسبهای خود را انجام کنند در رود
جنگ او خود را بر لشکر کفار زده و شش نفر از آن مشرکین را کشته بود باری بعد از رخصت روانه
میدان شد و میگفت اِنْ تَسْئَلُوا عَنِّي فَاِنِّي ذُو لُبَدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي اَسَدٍ قَدْ عَلِمَ
قَوْمِي اَنَّنِي لَبِدٌ غَيْرَ الرَّشَدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ اگر میپرسید از من شیری میباشم از خوانه وادی بنی اسد
کسیکه بر ما ظلم کند از رشد و هدایت برکنار و کافر میباشد بدین خداوند جبار بی مسلم بن
خواست مبارزان لشکر بجا و می آمدند و او خود را بر ایشان زد و پانصد نفر از ایشان را بدرک
فرستاد آخر از کثرت جراحات از اسب در افتاد بعد نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله سید الشهداء
علیه السلام با حبیب خود را باو رسانیدند و او را دیدند در خاک و خون غلطیده آنحضرت باو خطاب
فرمود رَحِمَكَ اللهُ يَا مُسْلِمُ فُزْتَ بِالشَّهَادَةِ وَاَدَّيْتَ مَا كَانَ عَلَيْكَ خدا ترا رحمت کند ای مسلم فایز شدی
بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا
بَدَّلُوا تَبْدِيلًا طایفه از دوستان اجل دریافت و جمعی که میباشند منتظر مرگ اند پس حبیب پیش
آمد و گفت بَعُدَ عَلَى مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ دشوار است بر من ای مسلم که ترا باین حال ببینم بشارت
باد ترا ببهشت پس باو از ضعیف گفت بَشَّرَكَ اللهُ بِخَيْرٍ خدا ترا بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این
بود که من از عقب تو میآیم هر آینه دوست میداشتم که وصیت کنی بمن بآنچه خواهی ولیکن میدانم که منهم
آنچه خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهداء علیه السلام و گفت اُوصِيكَ بِهذَا فَقَاتِلْ دُونَهُ
حَتَّى تَمُوتَ ترا وصیت میکنم در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش مقاتله کنی جان
خود را در راه او در بازی حبیب گفت لَاَنْفَسَنَّكَ عَنْهُ اینک میدهم ترا روشن خواهم کرد در یاری او محمد بن
ابیطالب روایت کرده است که چون مسلم را شهید کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند کرد و صدای
واسیداه و ابن عوسجا و اسیدا برادر و چون صدای شیون او بلشکرگاه مخالف سید شاد شدند و از شادی
خروشیدند که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بزرگان خود را
میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار را که یک تن او شادی میکند بسیار را که بیها که
در جهاد کفار کرده و شما که حقیقت کبر اسلام و مسلمین دارد و بروایت شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال
عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب خود و جنگ دیدست بعد از آنکه جنگ
فرونشست عبا کرشد دیدم مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده بود و نیم رمق داشت با کروهی جانب میمنه

مبارزه اصحاب آنحضرت حمله کردند و اصحاب آنحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه
نفر دیگر از اصحاب آنحضرت باقی مانده بودند و این جماعت قلیل هر طرف کر و میکردند بجماعتی و سپاه
متفرق میشدند پس ابن سعد حصین بن نمیر سکونی را خواند با پانصد نفر فرستاد از عقب لشکر خود فرستاد
ایشان مقاتله کردند تا نزدیک حسین علیه السلام و اصحاب او رسیدند و ایشان را بیاران کردند
و پای اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز جنگ شدت کرد بمثابه
که غیر از یک جانب پیش نبود بجهت آنکه خیمها را از یک جانب بکدیگر زده بودند ابن سعد کرد هبر اهلاک
کردند ابن سعد گفت خیمها را آتش زنید پس آتش در خیمهای عصمت سرادقات طهارت زدند اَیُّهَا
الْمُخْتَارُ اِنَّ اُمَّتَهُ هَدَمُوا بُیُوتَکَ عَامِدِینَ وَاَحْرَقُوا ای رسول مختار بتحقیق امت تو خانهای ترا خراب کردند
و بآتش عدوان سوختند وَبَنَاتُکَ الْمُخَدَّرَاتُ اُخِذْنَ بَعْدَ ذَا بِالسَّلْبِ وَالنَّهْبِ الْاَنِیفِ تُعَذَّبُ اَدَاه
دختران و پرده نشینان ترا میزنند و برهنه میکنند و بعذاب معذب نموده اند خَلْفَهَا وَقُلُوبُهَا
کَبُیُوتِهَا خَنَفًا تُشَبُّ بِهَا الْحَرِیقُ وَتُنْهَبُ یا رسول الله این سهل است که دلهای ایشان را مثل خیمهای
آتش زدند و بکشتن فرزندت جگرها را کباب کردند بیت سوزش پرده نشینان بس نبود ای چرخ پیر
سیها کردی که آخر خیمها را سوختی چون امام حالی مقام و اصحاب کرام او این بیشرمیها را دیدند تیغ کشیده
مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیحیا حمله کردند عمر بن قرظه انصاری جان خود را فدای آن مظلوم کرده بهر طرف که
آنحضرت رو میکرد پیش برابر آنحضرت کرد نیزه که مبادا بر او وارد آید و نمیگذاشت که ضربت آخر به
بر آنحضرت برسد تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد گویا میگفت بیت ای دریغا کاشکی میداشتم جان دیگر
تا نثار میکردم بی آن ام بیکان دیگر چون از پا در آمد گفت یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم فرمود
بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بخدمت جدم برسان و بگو بزودی بخدمت
تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش آمد عرض کرد یا ابا عبد الله نَفْسِی لِنَفْسِکَ الْفِدَاءُ هٰؤُلَاءِ اَقْرَبُوا مِنْکَ
فَلَا وَاللّٰهِ لَا تُقْتَلُ حَتّٰی اُقْتَلَ وَاُحِبُّ اَنْ اَلْقَی اللّٰهَ رَبِّی وَقَدْ صَلَّیْتُ هٰذِهِ الصَّلٰوةَ فدای تو شوم این
گروه اشرار بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم این فرض را با تو در یابم که نماز وداع
است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه پر درد پس سر باسمان کرد و گفت نماز را بیاد آوردی
خدا ترا از نمازگزاران گردانید بلی اول وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم
چون مهلت خواستند حصین بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای خداوند
نماز فرزند پیغمبر مقبول نیست نماز چون تو نابکار مقبول است نماز تو در غضب شده بر حبیب حمله

کرد حبیب ضربتی بروی اسب ملعون زد اسب از جا در آمد ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست
بکشد اصحاب او را در ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبد الله را فرمود پیش روی من بایست
تا نماز کنم این دو بزرگوار جانها فدای آنسید او کرده آنجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند
و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن قوم بجانب آن امام عالمیان میآمد آن بزرگوار
بر جان خود میخریدند تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از پا در آمد و میگفت خداوندا اشقیا را
لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا پیغمبر خود از من سلام برسان آنچه را متحمل شدم از آن جراحتها خدایا
اینها همه بجهت یاری تو و پیغمبر تو بود پس یاری کن تو ایشان را این را گفت مرغ روحش بسرای جاودانی شتافت
چون شهید سعید چون شیر بر بلندش افتاد زیاده بر آنچه باو رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایت ابن نما
فرصت نماز بایشان نداد بلکه نماز را با ایما و اشاره ادا کردند بعد از آن چون که غلام سیاه بود از او کرد
ابوذر غفاری بخدمت آنسید عالمیان آمد زمین را بوسید اجازه حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت
میدهم که بر کردی تو از برای طلب عافیت همراهی ما کردی میخواهم از جهت ما مبتلا شوی گفت یا ابن رسول الله
نَأْتِي الرَّخَاءِ أَعِزُّ نَصَاحَكُمْ وَفِي الشِّدَّةِ أَخْذُلُكُمْ آیا در زمان رفاهیت نعمت شما کاسه لیسی شما کنم
و در زمان شدت شما را واگذارم وَاللهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسَبِي لَلَئِيمٌ وَلَوْنِي لَأَسْوَدُ فَسَحْقًا لِلْجَنَّةِ
فَلْيَطِبْ رِيحِي وَيَشْرُفْ حَسَبِي وَيَبْيَضَّ وَجْهِي بخدا قسم که بویم بد و جسم پست و رنگم سیاه است پا میخواهی که در
راه تو کشته شوم تا بویم نیکو شود و جسم شرف یابد و سفید رو شوم لَا وَاللهِ لَا أُفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا
الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ بخدا از شما جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای طاهر شما
پس رخصت یافته باو در میدان گذارده و میگفت كَيْفَ تَرَى الْكُفَّارَ ضَرْبًا لِلْأَسْوَدِ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا
عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ أَذُبُّهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ چگونه می بینید جماعت کفار
شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم ایشان شر دشمنان را امید دارم
رحمت الهی در روز قیامت پس خود را بر آن سپاه دلاور زد و در دریای حرب غوطه ور شد و جنگ کرد
تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر کشته وی آمد گفت اللهم بیض
وجهه وطیب ریحه واحشره مع الأبرار وعرف بینه وبین محمد وآله خداوندا روی او را سفید
و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد صلی الله علیه وآله وجدائی
مینداز آنحضرت امام علیه السلام روایت شده که آنحضرت از برای بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام
فرمود که کفن کن مرا که با آن را دفن کردند و آنچه مرا اندازه روز زیاد کرد تو محتاج از او

ساطع بود و بود و ابن سید بن طاوس پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت مقتدای عالمیان آمده عرض کرد
یا ابا عبد الله قد حسنت ان الحق باصحابی وکرهت ان اتخلف وارانی وحیدا من اهلی قلیلا بمن یهم
ساعتی که هم کنان نوشیدند بنوشم و جامه شهادت در پوشم و ملحق شوم باصحاب خود و بمنجواهم کرد زنده
باشم و ببینم شهادتی تو را با اینکه جان داشته باشم و ببینم کشته را حضرت فرمود فقدم فانا لاحقون بک
عن ساعة پیش آی که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم پس روی بمیدان کارزار نهاد و بعد از جانفشانی
بسیار جان خود را در راه اندیشه ابرار و نوباوه حیدر کرار در باخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر
کرده است سید بن طاوس که حنظله بن سعد شامی آمد در پیش روی آن پیشرو سالکان طریق جان
بازی ایستاده هر نیزه و تیری که بجانب امام اخیار میامد بصورت و سینه خود میخرید و ندا کرد یا قوم
انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود تا آخر آیه صاحب مناقب میگوید
که آنحضرت فرمودند یا ابن سعد خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا
و بعوض آن دشنام دادند و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب ترا عرض
کرد راست فرمودی فدای تو شوم آیا نمیرویم بسوی خدا رند و باصحاب خود ملحق نمیشویم حضرت فرمود بروی بسوی
چیزیکه از برای تو بهتر است از دنیا و ما فیها پس برو بسوی ملکی که او زایل نمیشود پس گفت السلام علیک
یا ابن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا [illegible] فی جنته سلام و صلوات بر تو و اهل
بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در رحمت خود حضرت فرمود [illegible] پس پا در میدان مردانگی نهاد
قتال عظیم کرد و بسیار مردانگی ظاهر کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات [illegible] بشهادت ملحق گردید و بروایت
سید بن طاوس پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان [illegible] نکذاوند و پا ثابت قدم بود و
میدان شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و میان [illegible] حمله میکرد عاقبت افتاد
و بدن شریفش زدند که میدان افتاد و [illegible] کشتگان [illegible] و حس و حرکت بر او نماند کسی باو نپرداخت
و چون رمقی و جانش باقی مانده بود بعد از آنکه بهوش آمد و گوش داد یکی میگوید قتل الحسین
پس حرکت کاردی که در چکمه داشت از آن بیرون آورد و باز [illegible] که بقتال نمودن جنگ کرد تا
بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس چند نفر از اشقیا [illegible] بن صرصر [illegible]
آنحضرت پیش آمد و زمین را بوسید و بعد از رخصت [illegible]
بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس [illegible]
عقبه [illegible] در راه آنحضرت [illegible] بود بعزم [illegible]

بقبیلهٔ خودش فرستاد چون میدانست که کشته میگردد و بالجمله بعد از اسر خاص از ناشر قیاس روانه بسوی
میدان کارزار شد و میگفت اَنَا زُهَیرٌ وَاَنَا ابْنُ قَیْنٍ اَذُودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنٍ منم زهیر بن قین که شما را
دفع میکنم بشمشیر خود از حسین و شعری چند خواند و حمله بر آن روباه صفتان کرد و صد و بیست نفر از آن
اشرار را بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبد الله بن شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند ضربت بر او
زدند تا او را از پای در آوردند جناب امام ع با او خطاب کرد لَا یَبْعَدَنَّکَ اللهُ یا زُهَیرُ خدا تو را از رحمت خود
دور نگرداند یا زهیر خدا لعنت کند کشندهٔ تو را هم چنانکه لعنت کرد کسانی را که ایشان را مسخ کرد بقرده و خنازیر
پس حبیب بن مظاهر بشتافت و او مردی بود کهن سال و بخدمت پیغمبر خدا رسیده بود و هم بملازمت علی مرتضی
مشرف شده بود و بعضی ذکر کرده اند که آن بزرگوار قرآن را تمام حفظ داشت و شبها خواب نکردی و از شب
تا صبح قرآن را ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو از جد و پدرم یادگاری و پیری تو را در یافتم
چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب مظاهر بکر به در آمد عرض کرد میخواهم در نزد جدت روسفید باشم و برادرت را از یاری کند خود محسوب بدارند یاری مبالغه کرد حضرت او را اجازه داد و بمیدان نهاد
میگفت اَنَا حَبِیبٌ وَاَبِی مَظَاهِرُ فَارِسٌ هَیْجَاءٌ وَحَرْبٌ تَسْعُرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِّ اَقَلُّ وَنَحْنُ اَعْلَی حُجَّةً
وَاَظْهَرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ اَغْدَرُ وَنَحْنُ اَوْفَی مِنْکُمْ وَاَصْبَرُ حَقًّا وَاَنَّی مِنْکُمْ وَاَعْذَرُ یعنی ابکر و کوفه
شام بدانید منم حبیب مظاهر سوارهٔ نامدار در زمانیکه آتش حرب شعله زند و شما اگرچه بحسب شمار بیش از
ما هستید لکن حجت ما بر شما غالب و ظاهر میباشد اگر شما صاحب خرد میباشید لکن ما تمام صاحبان وفا و
خود باقی میباشیم و بر نیزه و شمشیر صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آن قوم ابتر حمله کرد و به تیغ بیدریغ گردنهای
بر خاک هلاک انداخت چنانچه از ضرب تیغ آن شیر دمار بر آورد حتی آنکه آن بیچاره شصت و دو نفر را بدار
اسفل رسانید پس نامردی از قبیلهٔ بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا در آمد خواست بر خیزد حصین بن نمیر سکونی
ضربتی بر او زد که بر زمین افتاد و آن تمیمی مطهر فرزند مظاهر را مصروف قتل ساخت بدن مطهرش بریده بر دوش اسب حمله
بیطالب موسی حصین بن نمیر سر او را بریده و بر گردن اسبش آویخت صاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم
او را از بدن بریده و بر گردن اسبش آویخت و رفت تا مکه چون داخل مکه شد حبیب را پسری بود هنوز بحد بلوغ
نرسیده بود سر پدر را دید در گردن اسب آویخته او را شناخت بر او حمله کرد و او را کشت و سر پدر را از او
گرفت صاحب مناقب میگوید رفتن حبیب در هم شکست حسین علیه السلام را پس فرمود عِنْدَ اللهِ اَحْتَسِبُ نَفْسِی
وَجَمِیعَ اَصْحَابِی پس هلال بن نافع بجلی نیز در عرصه نبرد گذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود به نیزه زدن
و انداختن که نبرد داشت بر سینهٔ سنان دلاران انداخت تا نیزه اش تمام شد دست بشمشیر زد تیغ آن نیام کشید و میگفت

وميگفت أَنَا الْغُلَامُ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ إِنْ قُتِلْتُ الْيَوْمَ فَذَا أَمَلِي فَذَا رَأْيِي
وَأَوْلَادِي عَلِيٌّ منم جوانی بجلی از قبیله بجیله و دینم دین حسین و پدر حسین علیه السلام است اگر کشته شوم
امروز پس کشته شدن مرا و اولاد من مقصد من و من هر رسم بکرده و عمل خود خود را
بر انقوم بیچاره تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد آخر الامر با زوهای انتجاع نامدار را شکستند
و او را اسیر و دست گیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر ملعون بر خواست کرد او را زد و بسایر
شهدا ملحق گردید و بروایت محمد بن ابیطالب موسوی جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود
مادرش بنزد وی آمد و گفت اخرج یا بنی وقاتل بین یدی ابن رسول الله ای فرزند بیرون رو قدم در راه
وفا نهاده در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت در باختن سعادت است آن جوان عازم میدان شد جناب امام
علیه السلام فرمود ای جوان پدرت کشته شده شاید مادرت راضی بمیدان رفتن تو نباشد و عرض
کرد که مادرم مرا امر کرده بجهاد و مادرم مرا بخدمت تو فرستاد بعد از رخصت بمیدان آمد و میگفت
أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالِدِهِ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ
نَظِيرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ لَمْعَةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ امیر من حسین است و نیکو امیریست
حسین و او سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس آیا او را نظیری و مانندی میباشد
و روی انورش مثل خورشید تابان و ماه درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده جنگ کرد تا
کشته شد سرش را بریدند و بمیان لشکر سید الشهدا علیه السلام انداختند مادر سر پسر را برداشت
و گفت أَحْسَنْتَ يَا بُنَيَّ يَا سُرُورَ قَلْبِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي مرحبا بر تو جانفشانی کردی آنچه وعده دادی وفا
نمودی پس آن سر را انداخت بسوی یکی از ظالمان و او را کشت پس عمود خیمه را گرفت و رو بمیدان نهاد
و میگفت أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدَةٌ ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بَالِيَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ
الشَّرِيفَةِ من پیرزنی هستم ضعیف و نحیف و از کار مانده ولکن میزنم شما را بکره کفار بضربهای عنیف
در یاری فرزندان فاطمه علیها السلام پس دو مرد را بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمود که برگردد و او را دعا
کردند محمد بن ابیطالب میگوید که پدرم بنزد آن امام و میگفتند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ
پس آنحضرت در جواب میفرمود که ما هم از عقب میرسیم و این بیت میخواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْتَظِرُ و بعد از آن عابس بن شبیب آمد و او را غلامی بود وذب نام باو گفت یا شوذب من
نَفْسِكَ أَنْ تَصْنَعَ چه در نظر داری که کرده باشی گفت مَا أَصْنَعُ أُقَاتِلُ حَتَّى أُقْتَلَ چه میکنم جنگ میکنم تا کشته
شوم گفتند این بود گمان من بتو پس بیا بنزد ابی عبد الله تا ترا از فرزندان کوی خود دور نمی کند

در این سلسله داخل شدند و در این خربطه مخرط کرده بودند زیرا که امروز روز کار زار و یافتن سعادت است بعد
از این روز حساب نیست امروز روز کار زار پیش آمد و سلام کرد و گفت یا اباعبدالله اما والله ما امسی
علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علی ولا احب الی منک بخدا قسم که در روی زمین از دور
و نزدیک عزیزتر و محبوب تر از تو در نزد من کسی نیست ولو قدرت علی ان ادفع الضیم او القتل
عنک بشیء اعز علی من دمی ونفسی لفعلت اگر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را دفع کنم از تو بچیزی که
عزیزتر از جان و خونم باشد هر آینه میکردم پس گفت السلام علیک یا اباعبدالله گواه باش که من
بر دین تو و بر دین پدر تو میباشم و بطریق تو شما جان میسپارم پس شمشیر را کشیده رو بمیدان نهاد
ربیع بن تمیم میگوید که چون دیدم او را که رو بمیدان میاید من او را میشناختم او را در جنگها دیده بودم
و شجاع ترین خلق بود پس گفتم ایها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب لا یخرج الیه احد
ایها الناس این شبیه شجاعت این پسر شبیب است کسی بجنگ او نرود که کسی مرد میدان او نیست پس آن
نامردان نرسیدند و هر چند ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمیاید فریاد میزد الا
رجل الا رجل آیا مردی هست آیا مردی که بمیدان گذارد چون پسر سعد ملعون دید که کسی
جرئت مبارزت او نمیکند امر کرد او را از هر جانب سنگ باران کنند چون این را دید دست و خود
از سر برداشت و زره از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه بر آن روباه صفتان حمله کرد و ایشان را
متفرق کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و میدوانید و میزد
و میانداخت من با او آشنائی داشتم گفتم ای عابس میاندیشی که خود را با سر و تن برهنه در دریای حرب
انداختی عابس گفت در راه دوست هر چه ادمی را رسد سهل است انگاره اشرار او را احاطه کردند
احاطه کردند و انقدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از حرکت انداختند و سر مطهرش از بدن
جدا کردند پس دیدم سرش را بر نیزه بودند و در دست کرد بود این میگفت من کشتم او را او میگفت من کشتم او را
پسر سعد گفت نزاع نکنید که او را یکنفر نکشته پس عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری نزد آن بزرگوار
آمده و گفتند یا اباعبدالله السلام علیک آمده ایم جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر
روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش آمدید پیش آمدند و اشک از دیده میباریدند حضرت فرمود نمیروید
برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امید دارم که بعد از یکساعت دیگر دیده شما روشن شود و دل شما شاد گردد
عرض کردند فدای تو شویم والله علی انفسنا نبکی ولکن نبکی علیک و نراک قد احیط بک ولا نقدر علی
ان ننفعک بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریه ما بر تو است که می بینیم که اینجماعت خون خوار تو را احاطه

احاطه کرده اند و نمی توانیم نفعی بشما برسانیم و دفع این اشرار را از شما نمائیم حضرت فرمود بجهت اند و هیچ که
برحال من دارید خدا شما را جزای خیر دهد پس آن دو بزرگوار آن زبدهٔ اخیار و آن امام ابرار را وداع کنان با دل
ریش و دیدهٔ اشکبار روانهٔ میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانگی دادند تا آنکه سرهای خود را
در راه ربخانهٔ رسول الله در باختند و سر عزت بر اوج سعادت کشیدند پس آنحضرت را غلام ترکی بوصالح
و منقی و قاری قرآن عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازت خواست آنحضرت فرمود تو را
بزین العابدین علیه السلام بخشیده ام از او اذن و رخصت بگیر بخدمت آن بزرگوار آمده عرض کرد که بجهت جان من
بخدمت پدرت رفتم فرمود اختیار من با شما است میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت
کنم حضرت فرمود من ترا آزاد کردم خود اختیار خود داری آن غلام بخدمت امام همام عم آمد کیفیت را عرض کرد
مرخص شده بدر حرم آمد گفت ای خواهر بجلالت عزت و کرامت سیدی خدمت شما کردم اگر تقصیری کرده باشم
مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش مکنید از گفتگوی آن غلام اهل حرم بگریه در آمدند و آن غلام وداع
کرده روانهٔ میدان شد و رجزی چند خواند سید الشهداء علیه السلام فرمود دامن خیمه را برچیدند تا ببینم
چگونه حرب مینماید آن شخص سند خود را بر آن قوم بیحیای دوب از دحمی و انجال هلال از اندلحت تا آخر
او را بر زمین انداختند سید الشهداء علیه السلام بر بالینش حاضر شد چون آن را بآن حال دید بگریه در آمد و روی
مبارکش را بر روی گذاشت آن غلام چشم را گشود سید الشهداء علیه السلام را دید تبسمی کرد و روحش بریاض قدس
پرواز کرد پس یزید بن شقاء بمیدان تاخت هشت نیزه داشت هر نیزه که میانداخت حضرت میگفت خدا آن
نیزه را بنشاند اشتاکن و بعوض آن بهشت باو عطا کن و باز آن نیزه انداخت نفر از اعمامش فقاز بجهنم فرستاد آخر بر او
حمله کردند و بجهت رفعت شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان قرآن بود بمیدان
رفت و خود را بر آن خالفان زد و بهر طرف که رو میکرد پیشانی را در هم میشکافت و بعد از قتال بسیار کشته شد
و بخدمت آن امام اخیار میآمد و میگفت أَبْشِرْ هَدَيْتَ بِالرُّشْدِ مَلْقَى أَحْمَدَا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُدَا بشارت باد ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله را در بهشت فردوس و درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت آخر الامر مالکی که او را عامر بن نهشل
میگفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد فَلَهُمْ بَدْرٌ سَعْدٍ فِي التُّرَابِ تَرَى وَنَجْمٌ فِي
عَرَاصِ الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا چه بسیار از ماههای فلک عزت و جلالت که بر زمین افتادند و چه ستارهای
درخشان که در زمین کربلا از جور یزید روزان غروب کردند وَكَمْ وُجُوهٍ لَهُمْ بَنُو مَحَاسِنِهَا حُمْرٌ لَهُمْ
وَهَجِيرُ التَّمْرِ وَالذُّبُلِ چه بسیار از روهای نورانی که پژمرده کرده بجهت حرارت تابش حرارت خشک

وَكَرَّرْتُ عَلَى هفتم من رباعيات شهادت أولاد دين الأرواح قد رفعت
وَمِنْ تَحْتِهِمَا مَا جَاءَ بِهِ يَقِينٌ أَوْ لَا عَقْلٌ فَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئًا عَطَلٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى اهل بيت رسول الله وعلى انصار دين الله وعلى حملة
شريعة الله وعلى المجاهدين في سبيل الله وعلى الناصحين في جنب الله وعلى باذلي الارواح لوجه الله
وعلى الخائضين في بحار الشوق والامتزاج في محبة الله وعلى الذائبين في نيران الكفاح في طاعة الله
وعلى الابدان الضعيفة في عبادة الله وعلى المتمائلة والدموع السائلة من خشية الله السلام
على السادات العلوية والسلام على البنات الهاشمية السلام على الشيوخ والسلام على الرجال
والشبان السلام على الابدان السليبة السلام على الاجسام التربية السلام على الخدود المعفرة والجباه
المضربة والاعضاء المقطعة والرؤس المثالة السلام على المذبوح من القفا السلام على الخدود
الخضبة وسلوب العمائم وسلوب العمامة والرداء السلام على من بكى عليه جبرئيل ونزل له العرش
الجليل وعلى انصاره من ولد جعفر وعقيل السلام على الغريب المرتجى وعلى من نصره من ولد الحسين
ورحمة الله وبركاته وبعد فقد قال الله سبحانه ووصينا الانسان بوالديه احسانا حملته امه
كرها ووضعته كرها حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي
وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضيه واصلح لي في ذريتي ظاهر آيه شريفه بيان لزوم پاس احسان
وشكر بوالدين است وبيان وجه استحقاق ايشان باحسان بجهت آنكه او متحمل مشاق عظيمه ميشوند در
كه حمل ميكند مادر او را از روى اكراه بجهت ضيقى كه باو ميرسد و وضع ميكند از روى اكراه بواسطه مشقتى كه باو
ميرسد و تعبيرى كه در مدت حمل و رضاع كه مدت سى ماه است لا اقل باو ميرسد و حكم بلزوم پاس احسان
بوالدين از احكام مقرره شرعيه ميباشد كه در كتاب و سنت مكرر امر بان شده بلكه لزوم شكر ايشان
مرتبه عمل خاكرا بان ميباشد و معلوم است كه انعام والدين بفرزند انعامى است عظيم و نعمتى است كه اولا وجود
وجود او شده و اند و ثانيا در زمانيكه او را تميزى نبود و نفع و ضرر خود را نميفهميد او را از مكاره محافظت
كردند و از خود را گرفته باو خورانيدند و بر خود تنگ گرفته باو وسعت دادند و بلذا خداوند جليل شكر
ايشان را عظيم و از امر بشكر خود كرده است و فرموده ان اشكر لي ولوالديك و بالجمله مقام شكر ايشان
در احترام و احسان بوالدين و مقدم بر مخالفت و اذيت ايشان و عصيان ايشان فوق از حد احصا است بلكه در
قرآن احسان بايشان را مقرون بتوحيد خود كرده است و ميفرمايد وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين

وبالوالدين احسانا يعنى حكم فرمود خداى تو كه پرستش نكنيد مگر او را و شريكى از براى او قرار ندهيد
وحكم كرد باحسان و نيكى بوالدين و حديثى وارد شده يفعل الناس ما يشاء ان يفعل فلن يدخل
النار ويفعل العاق ما يشاء ان يفعل فلن يدخل الجنة يعنى احسان كننده بوالدين هر چه ميخواهد
بكند كه داخل جهنم نخواهد شد هر كه هيچ عمل شرى و عاق والدين هر عملى كه ميخواهد بكند كه هيچ عمل
خيرى داخل بهشت نخواهد شد و از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه مردى آمد نزد حضرت رسول
صلى الله عليه وآله عرض كرد يا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و شايد هم حضرت فرمودند بلو كه جهاد
بكن بدرستى كه اگر كشته شوى در راه خدا است و اگر زنده باشى روزى داده ميشوى و اگر در آن راه بميرى
اجر تو بر خدا است و اگر برگردى امرزيده ميشوى مثل روزيكه از مادر متولد شده باشى گفت يا رسول الله
مرا پدر و مادر پيرند كه بمن انس ميگيرند و ناخوش دارند بيرون رفتن مرا بسوى جهاد حضرت فرمودند
در پيش پدر و مادر خود فوالذى نفسى بيده لانسهما لك يوما وليلة خير من جهاد سنة فسم بخدائيكه
جانم در قبضه قدرت او است كه انس گرفتن ايشان بتو در يك شب و روز بهتر است از جهاد در يكسال
چون بهتر دانستى بدانكه حيات دو حيات است حيوة صورى ظاهرى و حيوة معنوى حقيقى و آن حيات ثابت
مركبى در پى ندارد و زندگانيست كه فنائى در عقب ندارد و اين عزتيست كه ذلتى بعد از آن نيست
و غنائيست كه فقرى بعد از آن نيست و شكى نيست كه هر گاه والدين صورى كه واسطه حيات صورى هستند
اينقدر حق ايشان عظيم باشد در نزد عقل و شرع پس پدر و مادر حقيقى كه باعث حيات حقيقى ميباشند
حق ايشان چقدر عظيم خواهد بود والد حقيقى امام عليه السلام ميباشد كه بواسطه او حيات حقيقى
حاصل ميشود بلكه اين حيوة ظاهرى اين نشأه دنيويه و آنچه در آن ميباشد نيز بواسطه وجود ايشان است
اگر از وجود و بركت ايشان نبود عالم و ما فيها نبود و خلق نميشد و اگر از بركت نفوس قدسيه ايشان نبود نزول
بركات و دفع بليات نميشد و عالم باقى نبود و اين مراتب در نزد اهل معرفت بديهى و واضح و مولا است و در
اخبار اهل بيت عليهم السلام تصريح بآن شده مگر و چنانچه امير المؤمنين عليه السلام بطاوس بن شهاب ميفرمايد
در حديث طويلى كه فهم رأس دائرة الايمان وسماء الوجود وقطب دائرة الموجود وضوء شمس المشرق ونور
قمره واصل العز ومبدؤه ومنتهاه يعنى ايشانند ابتداى دائره ايمان و فلك وجود و قطب دائره موجودات
بآن گرد او موجودات مركز ميگردد و ايشانند روشنى آفتاب و ماه و اصل و بنيه عزت و جلالت و ايشانند
آن و در حديث ديگر از حضرت باقر عليه السلام روايت كه ميفرمايد در حديث طويلى كه نحن اقدم الخلق ونحن ائمة الهدى والعروة الوثقى ونحن الاولون ونحن الآخرون بما انتم كه خدا امر فرموده شما

ما ائمه پیشوایانیم هدایت و عروة الوثقی ما ائمه اولین ما ائمه آخرین در آخر حدیث میفرماید نحن السراج المنیر
والسبیل لمن اهتدی ونحن النجاة الی الجنة ونحن الجسور والقناطر ونحن السنام الاعظم بنا ینزل الغیث
وبنا تنزل الرحمة وبنا یدفع العذاب والنقمة و در این آیه شریفه مذکوره بخصوص تفسیر والدین بحسنین
علیهما السلام شده چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است که الاحسان رسول الله وهو له بوالدیه
احسانا انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در آیه رسول خدا است و مراد از والدین حسنین است
و بنا بر این احسانا منصوب بر علیت است حاصل معنا این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین
علیهما السلام بجهت انتساب ایشان برسول الله و ثمره این صریحست باینمعنی زیرا که حسین علیه السلام بود که
مادرش حمل او را از روی اکراه و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند تو را شهید
میکنند میگفت چه کنم فرزند را که امت او را شهید کنند و در حدیث است که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله
بشارت دادند بولادت حسین علیه السلام و اینکه امامت در صلب او است پس خبر دادند او را بشهادت حضرت
پس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله خبر ولادت حسین علیها السلام و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه علیها السلام
داد پس فاطمه علیها السلام حمل برداشت از روی اکراه پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند فحملته کرها
ووضعته کرها آیا دیدی کسی را که بشارت دهند بر پسری پس ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه
بود که مغموم بود و کراهت داشت بجهت آنچه باو میرسید از شهادت و وضع کرد او را از روی اکراه و این قول
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام نازل شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و عرض
کرد یا محمد خداوند جلیل ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه علیها السلام متولد شود
که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باو حاجتی نیست بفرزند یکه امت من
او را میکشند جبرئیل عرض کرد پس بازگشت و عرض نمود که خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که امامت و ولایت
و وصایت را در او قرار میدهیم پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود راضی شدم پس آنحضرت فرستاد بنزد فاطمه علیها السلام
که بشارت میدهد مرا خدا بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه علیها السلام جواب فرستاد که مرا
حاجتی نیست بچنین فرزند پس حضرت فرستاد که خدا در ذریه او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را
فاطمه سلام الله علیها فرستاد که راضی شدم فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا او را حمل
برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حمل
است و بیست چهار ماه مدت زمان رضاع و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام تصریح کرده که حسین
علیه السلام نازل شد این آیه و وصینا الانسان بوالدیه حسنا وصیت کردیم احسان ایشان را لازم و بلا لا تعالی

ونقلی شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و محتم میباشد شکر این والدین است که مظهر و
بشکر خدا است و احسان باین والدین است که مقارن با توحید است پس کسیکه ایشانرا شکر نکند شکر
نکرده است خدا را و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید را ناقص گذاشته ابن طاوس علیه الرحمه ذکر
کرده که اشکر لمن لولاهم لما خلقت شکر کن کسانیرا که اگر نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشانرا شکر
کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشانرا احسان کرده خدا را نیکی کرده مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که چون خدا عرش و ملائکه حامل عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش
من و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند پس فرمود صلوات بفرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت خود خلق
کردم گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب
تو ما کم کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اذا صلیتم علی حبیبی محمد
سبحتمونی و هللتمونی هرگاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان
ایشان لازم میباشد و نیکی بایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم بلزوم و احسان بوالدین
است و عدم جواز عقوق ایشان است پس چگونه است نسبت بایشان که والدین حقیقی و سبب وجود هر شیء میباشند
چیزی لازم است احسان ایشان و تعظیم ایشان و هر چیز بایشان احسان و نیکی کردند و در باری ایشان کوشیدند
هم چنانکه در حدیث است که جبرئیل خبر داد به پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن روز یکه کشته میشود در آن سبط تو
و خویشان او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت وَزَعْزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا وَمَادَتِ الْجِبَالُ
وَكَثُرَتْ اضْطِرَابُهَا یعنی اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها بموج
و تلاطم خواهند آمد و آسمانها بلرزه خواهند آمد بجهت غضب و غیظ الهی میکنند دشمنان تو بتو و ذریه تو
بجهت عظیم شمردن هتک حرمت تو وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي نُصْرَةِ أَهْلِكَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ چیزی نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکند از خدا در یاری
اهل بیت تو که ضعیف و مظلومند پس تامل کن در این امر که هر جمادی ایشانرا یاری میکند در صدد حمایت
و احسان بر ایشان تو هایند و آنانیکه خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان ایشان و گروهی از ایشان
بر ایشان ظلم میکنند ایشانرا میکشند و اسیر میکنند گروهی ایشانرا و امیکنند و با وجود اطلاع بر مظلومی
ایشان او را یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند گروهی شادی میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند
بمظلومیت او و سبحان الله این معنی را چگونه تصور میتوان کرد یاری از احسان و بزرگی که بر هم کرده لازم است نسبت
بایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بان دو امام علیهما السلام فرموده دوستان ایشان بجا آورند و شیعیان

کوتاهی نکردند و کسانیکه در خدمت ایشان بودند احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و جان
با ایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشان را متابعت کنند و حق احسان کسانی کرده اند که جانهای
خود را فدای ایشان کردند و بواسطهٔ احسان با ایشان خدا هم با ایشان احسان کرد و چنان مرتبهٔ ایشان را
بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم علماء و مومنین با ایشان خطاب میکنند اما
نسبت با مثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرده
احسان ما نسبت با ایشان چیست الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفهٔ ایشان
و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشان را ترک کنیم چه احسان با ایشان کرده ایم و محبت
خدا را و سفارش پیغمبر را در کجا بعمل آورده ایم پس میتوان حکم کرد بوجوب اقامهٔ تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت
ایشان از باب لزوم بر و احسان با ایشان که ثابت است عقلاً و نقلاً و حصول آن در ضمن این امور مذکوره
پس هر یک از این امور از افراد مخیر فیها میباشد و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیر متصف بوجوب
میباشد فی الجمله اما آنکه گریه بر ایشان است واضح است در اخبار و نصوص تصریح باین شده چنانچه
ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از زراره بن اعین که حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیث
طویلی که ما من عین احب الی الله و لا عبرة من عین بکت و دمعت علیه یعنی چشمی در نزد خدا محبوبتر و ثواب
دیده در نزد خدا و سزاوارتر نیست از آن چشمی که بگرید و بریزد اشک چشم خود را در مصیبت جدم و ما من باکیه
تبکیه الا و قد وصل فاطمة و اسعدها و وصل رسول الله و ادی حقنا یعنی گریه کننده نیست که بر او بگرید
مگر آنکه نیکی کرده است بحق فاطمه علیها السلام و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ادا کرده است حق ما اهلبیت را و ما من عبد یحشر الا و عینا باکیة الا الباکین
علی جدی یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیدهٔ او گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدم که محشور
میشوند با دیدهٔ روشن و بشارت باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و خوشحالی بر روی
ظاهر میباشد الخلق فی الفزع و هم آمنون و الخلق یعرضون و هم جلساء الحسین تحت ظل العرش و فی ظل
العرش لا یخافون سوء الحساب برای زراره در روز قیامت مردم در جزع و فزع میباشند ایشان از
فزع قیامت ایمنند خلق را بمقام حساب و مقام عرض الهی میبرند ایشان در سایهٔ عرش الهی با حسین علیه السلام
هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند با ایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت
حسین علیه السلام را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت با ایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق
شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی و سرور دیگر از جانب

از بجا نیست آنحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آنحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل عالم
دارد از انجمله آنکه از برکت جد و پدر او و برادرش خدای جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا دوست و آتش
حرام کرد و عذاب ابدی را از تو برداشت و پادشاهی سرمد برا بتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت خدا شناسی
و طریقه عبودیت و بندگی را و کیفیت سلوک خداپرستی را و ترا آشنا کردند با خداوند تو و منعم تو تا در
هر دو ماندگی و ورطه که او را بخواهی ترا نجات دهد و آموختند بتو علوم و آداب و معارف را که بوسیله علم
و معرفت مرتبه ات از هر چیز بالاتر باشد حضرت میفرماید مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا یعنی کسیکه یک
حرف بمن تعلیم کند مرا بنده خود کرده است با تو بچه این مراتب از علوم و معارف تو بنده خود نکردند اگر
بنده ایشان میباشی اینست حق بندگی که اقامت را بشمشیر کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند
و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با اینهمه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی و اشک از دیده
نریزی و خاک غمی بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی أَفِي الْعَيْنِ كَيْفَ تَلْتَذُّ الْكَرَى وَجُفُونُهُمْ لَمْ تَكْتَحِلْ
بِرُقَادِ آن باد چشم مرا چگونه خواب راحت میرود با لذت خواب و حال آنکه سادات و موالی من از ترس
دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت أَفِي قَلْبِي بِالزُّلَالِ شَرَابُهُ وَقُلُوبُهُمْ بِلَظَى الْهَجِيرِ صَوَادِ آن باد
قلب مرا که آبهای خوشگوار مینوشند و حال آنکه موالیان من از شدت تشنگی جگرها و احشای ایشان
خشک شده بود أَفِي جِسْمِي كَيْفَ طَهَّنَاهُ الْوَطْءُ وَجُسُومُهُمْ مَا وُطِئَتْ بِمِهَادِ آن باد بر این بدن بیباک
که چگونه گوارا است بر او خوابیدن بر فرش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منور سادات مرا بر
زمین انداختند بِأَبِي وَأُمِّي الْهَاشِمِيَّاتُ اللَّتِي قَدْ هُشِّمَتْ بِالْعَمَدِ وَالْأَصْفَادِ پدر و مادرم بفدای
آن زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود به بستن ریسمان و عمد دشمنان يُسْرَى بِهِنَّ عَلَى
الْمَطَايَا حُسَّرًا شُعْثًا بِغَيْرِ وِطَاءٍ عَلَى الْأَقْتَادِ ایشان را برهنه و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و بی
کرد بودند تَرْنُوا إِلَى دَارِ الْحُسَيْنِ وَتَشْتَكِي مَا نَالَهَا مِنْ مُعْشَرِ الْأَوْغَادِ آه اخی بعد العز عز نصیرنا
فَغَدَوْا وَنَا بِيَدٍ وَمُدَى الْأَبَادِ آه شکایت دل خود را و ظلم ظالمان را بسر بریده برادر خود کردند که ای برادر
بعد از آن عزتها که بود ما را چنان ذلیل کردند بعد از تو که یاوری نیست ما را و فریاد رسی نمیباشد
مَا دَا وَأَخِي بِأَرْوَحِي وَرُوحِ مَسَرَّتِي وَقَرِينِ أَفْرَاحِي مَحَلِّ وِدَادِي قُمْ وَانْظُرِ الْأَوْلَادَ فِي ذُلِّ السَّبَا
وَالسَّبْيِ لِلْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ ای برادر و ای جان و روح و روان من و ای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلها
بیهفت و اولاد بیکس را که بجای در ذلت اسیری مبتلا و بجد و پدر ایشان را نسبت میگویند هَلْ نَظْرَةٌ
يَا وَاحِدِي أَطْفِيهَا مَا أَشْتَكِيهِ مِنْ لَظَى الْأَحْقَادِ ای یگانه من آیا نظر بر من کنی و آتش سوزان

مقتل

مفاد فرمایان نکین دهی باری حقوق ایشان را بحضرت والدین ظاهری نسبت نتوان داد و نعمت این سادات
بنعمت سادات ظاهری نتوان سنجید اگر والدین تو واسطهٔ وجود ظاهری تو شده اند ایشان سبب
وجود ظاهری تو و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدین تو را از بلاها حفظ کرده اند ایشان
سبب دفع بلاهای دنیا و آخرت تو شده اند و اگر والدین بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده اند
ایشان مهربان تر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان محل این بلاهای عظیم شدند و جهت راحت تو
و نجات تو اگر بگوئی نزد پس بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد و در
عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و در کنار آنحضرت نشستند پس آنحضرت حسن علیه السلام را
بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ نشانید و گاهی اینرا میبوسید و گاهی آنرا تا گاه جبرئیل
نازل شد و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه دوست ندارم و حال آنکه ایشان
دو ریحانهٔ منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت یا نبی الله خدا حکمی در بارهٔ ایشان فرموده پس صبر
کن بر آن حضرت فرمود آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حکم علی هذا الحسن ان یموت مسموما
و علی هذا الحسین ان یموت مذبوحا خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزند تو حسن علیه السلام
بزهر شهید شود و آن فرزند تو حسین علیه السلام بقهر سر بریده شود و هر پیغمبری را دعائی مستجاب
میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا آن مصیبت را از ایشان دفع کند و ان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة
لی فی شفاعتی للعصاة من امتک یوم القیمة و اگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت
گناهکاران امت در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه
او میخواهد و قد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی و یقضی الله فی ولدی
ما یشاء و دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت کنندگان امتم و آنچه میخواهد در حق
فرزندانم حکم فرماید و از اینجا است که بعضی از عرفا نقل کرده اند که در روز الست در عالم ذر حق تعالی
چون خلق کرد خلق را حکم کرد بر همهٔ ایشان که هر کس که معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و بر آتش بسوزد
فقدم الحسین رضی الله عنه بنفسه لیقتل بکربلا و سبی نساؤه پس جناب سید الشهداء علیه السلام
قدم پیش گذاشت ضامن شد گناهان شیعهٔ خود را با اینکه کشته شود در کربلا و اسیر شوند زنان
او و از اینجا است که شیخ عارف شیخ محمد لاهیجی در دیوان بعضی از مراثی خود باین معنی اشاره میکند در مقام
که خطاب بجناب در مقام جان فشانی بر آن حضرت با ایشان فرموده بیت و انا اشتاق لکم
انفسکم من لظی جهنم اشرتکم نار بکم سبقتنی بالبلاء و الشرار شما خود را فدای من میکنید جان

وجان مرا بخرید و حال آنکه من امدم که شما را بخرم از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بدهم پس شما را
بخریدم پیش و من خریدار شما هم و در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت گیرید و جان مرا بخرید از آتش
دشمنان هزار جان شیعیان تو بفدای مهر تو باد ای ابا عبد الله کاش همه شیعیان بفدای یکموی تو میشدند
شیعیان را بلکه عالم را اما بیت این نبود که خاری بپای تو برود بجهت راحت ایشان اری این امر را خداوند
حکیم عبد الله یا اینکه تمرنی چند بر این امر مرتب میباشد که احصا نتوانکرد خدا مر بیشمه او فرار فرمود
کریان نمیرسد مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت رضا که بعد از آنکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد که دعا
کن که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمودند وقد فعلت فاوحی الله الی ان له درجة لا ینالها
احد من المخلوقین وان له شیعة یشفعون ویشفعون وان المهدی من ولده یخرج من بعده غارا
کردم خدا وحی بمن فرستاد که او را درجه ایست که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهت شهادت او است
و یکی دیگر اینکه مهدی امت از اولاد او میباشد و حقیقت امر اینست که آنجناب جان شریف خود را فدای
شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امر بیاو فرمودند اطاعت کرد و سر نه پیچید چنانچه شیخ جلیل
القدر حسین بن عصفور بحرانی در کتاب فواید از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبد الله روایت کرده است که
چون حسین علیه السلام عازم عراق شد قدم در نزد او عرض کردم تو فرزند پیغمبر خدا سبطین صلاح میدانم که تو
بیزید دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر او با جدت صلح کرد بدستیکه برادرت صالح شد بحمل بتو و موافق بود
حضرت فرمود یا جابر قد فعل ذلک اخی بامر الله و رسوله وانا ایضا افعل بامر الله و رسوله برادرم
کرد بامر خدا و رسول بود و منهم آنچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که حدیث رسول خدا بتو بدهم
علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را بهر بینی که بتو بگویند که آنچه را میکنم بگفته ایشانست پس اشاره کرد بانگشت
پس دیدم درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهداء و جعفر
که فرود آمدند تا بزمین فرار گرفتند پس از جابر جنم بی اختیار و حیران و والهانه تا رسول خدا
رو بمن کرد فرمود الم اقل لک امر الحسین قبل الحسین آیا من بگفتم بتو و خبر ندادم بتو حکایت حسین را
پیش از حسین لا تکون مؤمنا حتی لا تکون لامامک مسلما ولا تکون معترضا آیا نیست صحیح تا تسلیم
نکنی امام خود را و تا اعتراض بر ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی ببینی جایگاه فرزندم حسین و جایگاه
معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید ملعون را گفتم بلی یا رسول الله پس ناگاه بر زمین در زمین
زمین شکافته شد در پائی ظاهر شد اشاره کرد در پا شکافته شد تا هفت دریا از آتش جهنم را

دیدم و دیدم ولید بن عقبه و ابی جهل و معویه و یزید را با مرده شیاطین در سلسله عظیمی زنجیر بوده
بودند و سخت تر بود عذاب ایشان از همه اهل جهنم پس فرمود ارفع راسک سرا لا کن سرا لا کردم پس
درهای آسمان گشوده شد اعلا درجات بهشت بنظرم آمد پس دیدم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
با همراهان بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر صلی الله علیه و آله صحه زد یا بنی الحقی ابو دیدم ملحق شو
دیدم سید الشهدا علیه السلام نیز با ایشان ملحق شد بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلا درجات
بهشت جای گرفتند پس در آنمکان پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر من کرد و دست حسین علیه السلام گرفت و فرمود
یا جابر هذا ولدی مع هؤلاء فسلم امره و لا تشک تکن مؤمنا ای جابر این فرزند منست و با منست در اینجا
تسلیم کن امر او را تا آن مؤمنان باشی جابر گفت فعجبت عجبا ان لم اکن رأیت ما قلت رسول الله گوید
شود دیدم اگر آنچه را گفته ام ندیده ام از پیغمبر صلی الله علیه و آله باری چون تامل کنی باز گشت این امور
اینست که بجهت نجات امت خدا صلی ایشان محل این بلاها و آزمایشها شده اند پس گواهان تو در مقابل این
احسانها اگر بدرستی بود ببین چگونه لباس مصیبت میپوشی و جامه صبر را از ام راحاک مینمائی بمیدانم که
بجهت کشتن حسین علیه السلام که همه شیعیان او یتیم شده اند و ابواب فیوضات الهی را بر روی ایشان بسته و چگونه
داغی بر دل اهل عالم گذاشتند چه خواهی کرد بگمانت اینکه این گریه ها و این ناله ها تعزیه ایست که لایق باشد
از برای جان و پاره تن پیغمبر خدا بوده باشد بخدا که اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمان و زمین گریه کنند و ندبه
و نوحه نمایند بر لایق این هر آینه مقصر خواهند بود بجهت بزرگی این مصیبت و عظیمی این بلیه فیا معشر
الاحباب قوموا و هرجوا و صیحوا صیاحا یسمع الصم بالوغا و یا زهرة الندابین نوحوا و حنوا اصعدوا
صیاح الخلق من شدة الرنا ای گروه دوستان برخیزید و غرش کنید و مثل رعد نعره زنید بصدای بلند
زنید که کوهها بشنوانید و بگریه کنندگان شیون کنید و خروش کنید بخوبی که کوشها را کر نماید فان
ابن خیر المرسلین محمد صریع مع الاعقاب بینوا زیرا که فرزند بهترین پیغمبران با اولاد و اقوام و اقربایش
از روی قهر بر زمین کربلا بر زمین انداختند الهفی بقوم ذی نفوس کریمة احیطوا باخوان الخاسرین
و الضری تاسف اندوه من بر آن نفوس کریمه که فرو گرفته شد در میان خوکان بادیه ضلالت و سکان
وادی جهالت و شقاوت احاطتهم الباغون یبغون قتلهم لحمد فدیهم کان من صدرهم غلا
فرو گرفتند ایشان را جماعت ستمکار بجهت ریختن خون ایشان بجهت کینه دیرینه که در سینهای ایشان بجوش
آمده لقد قتلوا ظلما و صارت رؤسهم تدور علی الاتاق کالبدر فی الدجی بتحقیق کشته شدند
آنگروه مظلوم از روی ظلم و ستم و سرهای ایشان را در اطاق گردانیدند فیها ایا ساکنان خوک و وحشی

مجدها وتلك رؤوس على القنا پس دیدۀ بصیرت را بکتابت ایشان نگر که اینک بدنهای ایشان
است که بان مجد و بزرگی که بود ایشان را بر زمین افکندند و اینک سرهای مقدس ایشانست که بر نیزها
بلند شده وتلك الذراري من سلالة احمد بعين اسارى لا تخفر ولا مطا اینک اسیران از جگر گوشۀ
پیغمبر ند که اسیرند بدست اشرار که ایشان را فرار دهی و پاری کنندۀ نیست اسارى لاهل الهند نفك
وتطلق اسارى لاهل البيت تبقى بلا فداء اما اسیران هند و فرنگ فدیه داده میشوند و خلاص میشوند
واسیران اهلبیت را فدیه نیست خلاصی نمیباشد فيا صاح الجزع من يزيد وجوره وبغي اهالي الغي
والردى المواياء ليس يعهد مثله وهو اينكر تركن سنة يوم ايصاحب من جزع و فزع
کن از یزید و ظلم او و از دست ستمکاران گمراه که کار برادر نظر کرده اند که مثل ان شنیده نشده بود و مصیبتی را
مرتکب شدند که مثل ان دیده نشده بود اباحوا حمى قد حذروا من حرمه احلوا دما لست كافة الدما
امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند از پیرامون ان و خونها را حلال کردند که همه خونهای عالمیان برای
عنبکند عزيز على الخلق العيش غبطا مضى اهل بيت لا يقاسون بالورى بعد از رفتن سادات خلق
و شهید شدن امام عالمیان دشوار است زندگانی بر دوستانش و بر همۀ خلق نمیدانم کدام دلست که در این
مصیبت گداخته نمیشود و کدام پستر در این بلیه شکافته نشده و کدام دیده است که خونبار نمیگردد و کدام چشم
است که اشکبار نمیباشد کفار را با حسین آشنائی نمیباشد و او را نمیشناسند و با ایشان بر ماتمش میگریند
و لوای مصیبتش را بر پا مینمایند و بعظمت پیوسته که مشرکین هند را اکثر بلاد ایشان در ایام ماتمش از
مشاغل دنیا بالمرة دست میدارند و با اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان بر تخت سریر می نشینند و میخوابند
و در این ایام خاک نشین میشوند بلکه بپای خاکستر نشین میکردند و خود را از اطعمۀ لذیذه مثل گوشت
و غیرها باز میدارند و اخراجات عظیمه میکنند و اینها عبرتیست بجهت اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند
که خاکستر نشین کردند و ترك لذایذ نمایند زیرا که اساس شادی فراهم اورند و مجالس را زینت دهند و اطعمۀ
لذیذه صرف کنند و در مجالس مردان و خوشحالان با انواع تنعم و دروغ و هزلیات قیام نمایند و اشتغال
برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم انرا تعزیه کنند زیرا که دلها را بلبس اندوه بپوشیده اند و بی جرا دیده مجروح نکرده
یکی از ثقات نقل میکرد از یکی از کسانیکه عمل در هند بود که یکی از بلاد هندیه را از ایشان پرسید که شما
چرا تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهت انکه پیرو پیغمبر خدا را کشتند ایشان گفت اگر چه غلط گفت خدای ت
و زیر نبوده اما تو گریه کن که پیغمبر خدا را کشتند و دختران پیغمبر خدا را اسیر کردند خانهای پیغمبر خدا را
خراب کردند ای بیکونشناخته حسین علیه السلام را در دست رنجوره شدت فلعنة الله على من قتله

کشف الغمه که از مشاهیر علمای شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود که وضعش بجهت فضایل احوال
ائمه علیهم السلام میباشد در مقام بیان احوال سید الشهداء علیه السلام میگوید خدا میداند که خوشم نمیآید
که خوض در بیان ذکر آنچه بآنحضرت و باهل بیت او وارد شده نمایم زیرا که آن جگرها را بیشکافد دلها
بانش میسوزاند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبت آن بزرگوار میگوید وَلَمَّا وَصَلَ الْقَلَمُ فِي الْمَيْدَانِ
إِلَى هَذَا الْمَقَامِ أَبْدَتِ الْأَيَّامُ مِنَ الْآلَامِ مَا صَغَّرَ مِنْ أَمَامِ الْمَرَامِ عَلَى أَتَمِّ الْأَقْسَامِ وَلَوْ بَرَجَوْ مِنْ نِظَامِ
الْكَلَامِ دُونَ مَوْقِفِ الْاِحْتِشَامِ چون بکشت قلم در میدان احوال سید امام باین مقام تسبیح آن الام نهان
و سوزش درون زوار او شد که فارغ شد از اینکه این مطالب را درست تمام نمایم و در جای دیگر میگوید بجهت
عظم آنچه واقع بآنحضرت شده و شدت مصیبت او و مشکل تو مرا شنیدن این وقایع و مطلبی بود که گوش نمیکرد
و نمینشستم در مجالسیکه در عاشورا ذکر این حکایت میشد زیرا که بجهت شنیدن این حکایات در دل خود
دردی عظیم و سوزشی مفرط مییافتم و در خود جزع و فزع بی اختیار میدیدم و غایت آنچه میتوانستم اظهار
کردن این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتلانش کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمیکرد و میرسیدم که
بی اختیار اعمال غیر لایق از من صادر آید چنانچه گفته بودم که گریه کردن این سوزش را فرو نمینشاند اشک
از دیده ریختن این آتش را خاموش نمیکند ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمیباشد باید دلها شکافته شود
جانها کباب شود و سید الساجدین علیه السلام میفرماید أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَتَحَسَّرُ إِلَيْهِ أَيُّ
سَمْعٍ يَسْمَعُ الثُّلْمَةَ الَّتِي ثُلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ کدام دلست که بجهت قتل او شکافته نشود کدام سینه است که بجهت
این مصیبت مجروح نگردد و کدام گوش را تاب آنکه بشنود این رخنه که در اسلام شد أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ
مَشْرُودِينَ مَذْوُدِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَابُلَ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ وَلَا مَكْرُوهٍ
ارْتَكَبْنَاهُ وَلَا ثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاهُ صبح کردیم در حالتیکه ما را راندهبودند و از دیار و وطن دور کرده
بودند و ما را از خانه خود منع کرده بودند و در دیار متفرق کرده که گویا ما را از کفار میدانستند
حال آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم هرگز من اگر دلت در
این بلیه میسوزد و اگر در این مصیبت اشک میریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فَلَا يَضِرُّ
وَاللَّهِ فِي دَفْعِ بَعْضِ مَا نَزَلَ بِنَا مِنَ الزَّمَانِ وَأَوْلِيَاءِ الرَّحْمَنِ فَوَا أَسَفَاهُ عَلَى تِلْكَ الْأَجْسَامِ الْمُرَمَّلَةِ
بِغَيْرِ فِرَاشٍ وَلَا مِهَادٍ وَوَا أَحْزَانَاهُ عَلَى الْأَبْدَانِ الْمُطَرَّحَةِ بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَلَا وِسَادٍ جُسُومٌ طَالَ مَا أَتْعَبُوهَا
عِبَادَةُ الرَّحْمَنِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ فَبِالْبَيْنِ قَدْ وَقَعَتْ فِي تِلْكَ الْأَلَمِ فَبِالْبَيْنِ كُنْتُ تُرَابًا لِهَؤُلَاءِ الْأَعْلَامِ
حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب میفرماید یَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَابْكِ عَلَى الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ

فَاَنْتُمْ تَذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ ای پیر شیب کرکه بر چیزی پس کرید کن بر حسین علیه السلام پس اکر او را ذبح کردند
هم چنانکه کوسفند را ذبح میکنند وَمَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ شَبِيهُونَ با
او کشتند هجده نفر از اهل بیتش را که در همه زمین مثل ایشان بهم نمیرسد ای والله راست کفت حضرت
امام رضا علیه السلام کسانیرا کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشانرا با کجا بود مثل قاسم بن حسن علیه السلام
جوانی که در وقتیکه میخواست بمیدان رود و بیمه رخصت بخدمت عم خود امام حضرت دمقار
او انقدر کریست که غش کرد با کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام که در وقتیکه کشته
شد سید الشهداء علیه السلام فرمودند بعد از تو کمر شکست و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی
در وقتیکه کشته شد سید الشهداء علیه السلام فرمود بعد از تو دنیا و زندگانی دنیا بکار نیاید کجا بود کسی
مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروری بودند و جنابان رسالت تخلی بودند و بوستان امامت غصنی بودند
از شجره عصمت جوش میکوید حسن شیخ بن الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود خطب اَعْمَامَ عُمُودَ الشِّرْكِ
مُنْصَبًا وَشَدَّ اَعْضَادَ اَهْلِ الْغَيِّ وَالزُّورِ مصیبتی است که این عمود شرک را برپا کرد و قوت بازوی اهل ظلم و زور
شد خطب تَضَعْضَعَ مِنْهُ الدِّينُ وَاضْطَرَبَتْ قَوَاعِدُ الْحَقِّ فِي الْاَعْرَافِ وَالطُّورِ دادا از مصیبتی که ارکان دین را
بلرزه در آورد و قواعد حق بزرگی که خداوند کلام خود بجهت بزرگان مقرر کرده بود باضطراب در آورد
خطب تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ فِي الْاَحْقَافِ وَالنُّورِ دادا از مصیبتی که عرش عظیم را
متزلزل و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند در قرآن اشاره بآنکرده بر طرف نمود بالکها مِنْ مُصَابٍ
مِنْ مُعْشَرٍ وَبِاَذْوِي الْحَزْمِ وَالْبِيضِ الْمَنَاتِيرِ کجا بیند ایشانرا مبانی دین و افزاینده خاتم النبیین کجا بیند ایشانرا عان باند
و اصحاب نیزه و شمشیر اَفْضَلُ السِّبْطِ اَمَانًا عَلَى خِنَقٍ وَالْمَاءُ يَنْهَلُ صَادِي الْمَعَافِرِ ابا رواست که نور
دیده شما و او سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را با لب تشنه شهید نمایند و حال آنکه وحشیان را آب میدهند
وَرَاْسُهُ فَوْقَ غَسَّالٍ يُطَافُ بِهِ مِنْ كُلِّ قَاصٍ مِنَ الْبُلْدَانِ مَشْهُورٍ و سر مبارک او را بر نیزه زنند و او را در بلاد
دور و نزدیک بگردانند وَجِسْمُهُ عَنْ كَاسٍ لَا يُكَفِّنُهُ فِي مَرْدِهِ غَيْرُ حَفَّاءٍ مِنَ الْوُرْدِ بدن او را برهنه و عریان
بر زمین انداختند او را نپوشانیدند و کفن نکردند مکر بادهای وزنده که غبار صحرا او را پوشانیدند بدر
و مادرم فدای مظلومیت شود یا مظلوم وَعُرَّ اَصْحَابُهُ صَرْعَى كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ طَوِيلٍ الْقَدِّ مَعْقُودٍ و بیکان
از اصحابش را هم بر زمین انداختند مانند نخلهائیکه از ریشه کنده باشند وَمَا نَسِيتُ وَمَا اَنْسَى كَرِيمَهُ بَيْنَ
كُلِّ اَقَالٍ وَمَغْرُورٍ از یاد من نرفته و نخواهد رفت حرم محترم او را که برهنه میکردند ایشانرا در روغکو باز و مغرور
وَتَنْهَبُ الْمَالَ نَهْبًا صَارَ خَطْرًا وَالْمَهْرُ مَا بَيْنَ مَنْظُومٍ وَمَنْثُورٍ وَتَرْفَعُ الصَّوْتَ نَدْبًا وَهِيَ مُوَلَّهَةٌ بَاحَتْ

قَدْ رَأَيْنَا عَكْسَ التَّقَادِيرِ باچشم کردیان و بسر سوزان و نالان استغاثه بخداوند رحمن میکردند و بجد
بزرگوار خود شکایت میکردند که ای جد بزرگوار عکس آنچه در نظر داشتیم نما کردند و ما را هلاک کردند یا جدّ
قَدْ أَصْبَحَتْ أَبْنَاؤُ فَاطِمَةَ فِي كُلِّ أَطْرَافٍ قَفْرٍ غَيْرِ مَحْفُورٍ ای جد بزرگوار دختران فاطمه در اطراف بیابان
سرگردان و حیران میباشند یا جدّ قَدْ أَمْرَضَنَا كُلُّ هَاجِرَةٍ وَفَاجِرَةٍ وَعَاهِرٍ ابْنِ حَرْبٍ فِي الْمَقَاصِرِ
ای جد بزرگوار ما دختران تو بیمار کرد ما را آفتاب گرم بدن ما از آفتاب بسوزد و زنان زانیه بنی امیه در
قصرهای رفیع ساکن میباشند آه یا جدّ قَدْ جَرَّدَنَا كُلُّ قَاصِرَةٍ وَخَائِنِ الطَّرْفِ عَنَّا غَيْرِ مَقْصُورٍ
ای جد ما ایشان ما را برهنه کردند و بخیانت بر ما نظر کردند یا جدّ قَدْ هَتَكَتْ أَسْتَارَنَا عَصَبُ بَنَاتِهَا
كُلُّ فَسِيقٍ وَخَمْرٍ ای جد بزرگوار جماعتی پرده حرمت ما را دریدند که مرکوبهای ایشان صاحبان فسق و فجور
و ارباب خمور بودند علمای اعلام و ناقلان ائمه انام این واقعه محنت انجام را مثل شیخ مفید و سید جلیل
الشان ابن طاوس و محمد بن ابیطالب الموسوی و دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه منتهی
آنکه حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت پوشیدند و بغیر از اولاد
و خویشان و اولاد ایشان یکانه عالم ایجاد کسی نماند و نوبت شهادت باقربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت
شدند و ایشان نیز طایفه بودند از اولاد عقیل و اولاد جعفر و اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد حسن
زکی مجتبی علیه السلام و اولاد حسین علیه السلام و ایشان چون فرصت دانستند بدیدن یکدیگر جمع شدند
و یکدیگر را وداع کردند و از مصیبت فراق یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند و عازم جان باختن شدند
اول کسیکه از اهل بیت پا در عرصه جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین
علیه السلام بود و بمقتضای الولد للاول یشبه بالخال جوانی بود چنین بدل و بنص حدیث در عالم مثل و شبیه
نداشت بعد از آنکه از خالوی بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت میگفت الیوم ألقی
مسلماً وهو أبي وفيه بادعا على دين النبي لبئس القوم عرفوا بالكذب لكن خيار وكرام النسب
الشاد بأهل الحسب امروز روز بستگی کشته شوم و بوصال پدرم مسلم فایض گردم و از فراق جوانان فاطمه
که بشمشیر بیدادها هلاک شدند خلاص گردم و با ایشان ملحق شوم ایشان صدیقان و راستگویان اخیار و نجیبان
نامدار میباشند که بخدمت خود رسیدند با پدر رسیدند و من هم با ایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر قوم
زد و در میان ایشان افتاد تا آنکه سه حمله بر ایشان کرد و نود و هشت نفر را در این حمله بدرک فرستاد و کو
دست بر پیشانی گذاشته بود که ملعونی تیری زد بر پیشانی او و دست پیشانی او را سوراخ کرد بجهت آن از
در افتاد عمر بن صبیح و بروایتی اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل

بجهت طلب خون برادر قدم در میدان گذاشت و از غیر رفته بود آخر الامر از ضرب شمشیر و نیزه و تیر او را از
پا در آوردند و لباس شهادت باو پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت عرصه نبرد را بنور جمال
خود روشن گردانید رجزی چند خواند و نسب خود را بیان کرده و بعضی از مداح سید الشهدا علیه السلام
بیان کرده و بعضی از مداح سید الشهدا علیه السلام را بیان کرده و خود را بر انبوه افغان زد پانزده کافر عنید را
بدار المصیر رسانید آخر بشر بن سوط همدانی و بروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر
او عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر زده قدم در میدان نهاد و میگفت اَنَا عَقِیلٌ فَاعْرِفُوا مَکَانِی
مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ اِخْوَانِی کَوْلَدِی فِی سَادَةِ الْاَقْرَانِ هٰذَا الْحُسَیْنُ شَیْخُ الْبُنْیَانِ وَسَیِّدُ الشَّبَابِ
مَعَ الشُّبَّانِ پس خود را بر آن ظالمان زد و هفت سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید
کرد و بروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود او را عثمان بن خالد کشت و عبد الله الاکبر بن عقیل
و محمد بن ابی سعید بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند و در کلمات علما
و زیارت شهدا دو نفر از اولاد عقیل و دو نفر از اولاد مسلم بن صاحب نظام از هراه میگوید در روایتی
هست که سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند و بعد از آن اولاد جعفر قدم در کارزار گذاردند و اولاد
بلا واسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر و بروایتی سه نفر و مادر ایشان زینب خواتون علیها السلام
الله بود و وقتیکه سید الشهدا علیه السلام از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت آمد و اهتمام در رفتن آنسفر کرد حضرت قبول
نفرمود پس فرزندان خود را با آنحضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند و خود مراجعت
کرد و وجه آن درست معلوم نیست البته عذری بود او را و الا او اجل از این بود که از پای آن امام زمان
کوتاهی کند باری بمیدان جنگ پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده رو بمیدان کارزار نهاد و رجزی
چند خوانده بر قلب لشکر زده ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر الامر عامر بن نهشل تیمی او را از پا در آورد
بدرجه شهادت رسید پس عون برادر او بمیدان آمد و بنا بر ظاهر زیارت شهدا اول او قدم در عرصه جانبازی
گذارد و میگفت اِنْ تُنْکِرُوْنِی فَاَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِیْدٌ صِدْقٍ فِی الْجِنَانِ اَزْهَرٍ یَطِیْرُ فِیْهَا بِجَنَاحٍ اَخْضَرٍ کَفٰی
بِهٰذَا شَرَفًا فِی الْمَحْشَرٍ اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق و صفا شهید شد و بدو
بال سبز در بهشت طیران مینماید و همین فخر مرا کافیست در محشر پس خود را بر آنگروه بیعیار زد و در آن
حرب عظیم و کرب بلا آنکه سه سوار و چهار پیاده را بخاک هلاک انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن بطه همدانی
میگفتند خنجری زد که از آن روح مقدسش شاخ سدره طوبی فرار یافت و با ارشهدا ملحق گردید و بروایت
ابو الفرج عبد الله بن عبد الله بن جعفر نیز در آن قتلگاه شهادت یافت بعد از آن نوبت باولاد امام حسن مجتبی

شهادت قاسم بن الحسن علیه صلوات الله

رسیده ایشان بنا بر اشهر روایات دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنا بر بعضی از روایات سه نفر بودند
که سیم ابو بکر بن الحسن بود که مادرش ام ولد بود و عبد الله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی او را
کشت و عبد الله را حرمله بن کاهل بر تیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد باری چون نوبت
بقاسم رسید از برای جان باختن کمر بست و بجهد رخصت بنزد عم بزرگوار آمد و قاسم چنانچه تصریح نموده اند
هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح منظر بود چنانکه وارد شده است کان وجهه
کفلقة القمر رویش مانند روشنی ماهتاب می درخشید و بنا بر بعضی از روایات مادرش نیز همراه بود
و همین که سید الشهداء علیه السلام نوردیده برادر را دید که بجهد کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید
و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که هر دو بیهوش شده غش کردند بعد
از زمانی که از غش بهوش آمدند عرض کرد ای عم بزرگوار میخواهم رخصت شوم که جان خود را در راه تو فدا کنم
آنحضرت با او گفت او را رخصت نمیدهد چون آن طفل دید که عم بزرگوارش رخصت نمی دهد خود را بر دستهای مبارک
آنحضرت انداخت و دستهای شریفش را بوسه میداد و التماس رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد
بر پای شریف آنحضرت افتاد و پای آنحضرت را میبوسید که مرا رخصت بده که کنم جان بوه
مهر نثار تا برآرم دل از این قوم جفا پیشه مار باتم چاک شود از دم شمشیر سنان تا کردن پا بدامن این
غصه اندوه قرار و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود یا ولدی اعمک یرجعک الی الموت یا بفرزند یا بیا
تو میخواهی بروی بجهد کشته شدن آن طفل عرض کرد و کیف یا عم و انت بین الاعداء وحیدا غریبا ای عم چگونه
چگونه روم و حال آنکه تو را می بینم تنها و غریب در میان دشمنان نه دوستی و نه یاری روحی لروحک
الفداء و نفسی لنفسک الوقاء باری آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنحضرت رضا شدند و او را آلت
حرب دادند و بروایتی آنحضرت کرتی پیراهن او را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت
کفن بر او پوشانیدند و شمشیر خود را بکمر او بست و روانه شد و اشک از دیدهایش میریخت و میگفت
ان تنکروونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس
لا سقوا صوب المزن اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند حسن علیه السلام پسر دختر محمد صلی الله علیه و آله
و اینک عم بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی از رحمت خدا دور باشند
و بارش رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنا بر بعضی از حکایات پسر سعد و انداد که ابن سعد او را
نمیترسی از خدا و نظر نمیاوری از مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا تو را جزای خیر ندهد تو نمیدانی اسلام
و آل رسول الله عطشانا فقال اسودت الدنیا بعینیک ای بیحیا دعوی اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر

پیغمبر خدا و امیر مؤمنین تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید
جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا آنکه بآن صغر
سن سی و پنج نفر را بر زمین انداخته بر بئس المصیر فرستاد و بنا بر بعضی از روایات چون تشنگی بر او غلبه
یافت بجانب عم بزرگوار شتافت و میگفت یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء آنحضرت او را
دلداری داد و امر بصبر فرمود خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم گفت چون او را در دهان گذاردم گویا
چشمه آبی بود پس سیراب شدم بار دیگر بنزد او رفته جلد روانه میدان شد و شروع بحرب کرد و همت بعلم
دار لشکر کفر اثار گماشت و بسوی او حمله کرد فاحاطوا به بالنبل از چهار جانب او را تیرباران کردند بروایتی
یکی از املاء عینان مکر رشک بر بدن شریفش انام زاده میزد و میگفت بکشید این خارجی بچه را
حمید بن مسلم میگوید در لشکر یزید بودم و نظر میکردم بسوی آن پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلین
در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود و از پا نمیرود که آن نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود
عمر بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه بخدا قسم بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله
چه میخواهی از این طفل بخدا قسم که شمشیر بر حواله کند دست باو دراز نمیکنم اینجا عمر که او را در میان گرفته اند
او را کافی نیست گفت بخدا قسم خواهم کرد پس اسب را تازیانه زد و حمله کرد بر او فما ولی حتی ضرب راسه بالسیف از او دست
برنداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که بر رو افتاد و بروایتی شبث بن سعد شامی نیز بر او پیش رفت
که از سینه او بیرون آمد که قاسم بر زمین افتاد فریاد زد که یا عماه ادرکنی چون آواز بگوش سید الشهداء
علیه السلام رسید مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او رسید همچو شیر خشمناک بر آن قوم بی باک حمله کرد شمشیر
حواله قاتل او کرد انملهٔ دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر
باطرافش حمله کردند که او را بر بندند جنگ در پیوست مغلوب شد فاستقبلته بصدورها و جرحته
بحوافرها و وطئته حتی مات الغلام اما اسبهای مخالف پامال کردند بدن شریفش را بسمهای خود مجروح
نمودند فلما وطئوه الصافنات فصدرته المضمار الصدار و الابرار اسبهای قوی دشمنان او را پامال
کردند و سینه او را لحل المدشد اسبان کردند مختوم بهم فشمت اضلاعه و کسر ظهره من خیول زیاد
بدنش را در هم کوفتند و استخوانهای پهلو و پشتش را خورد کردند و پشتش را در هم شکستند چون جنگ تمام شد
و غبار فرو نشست جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر نعش مدید با حضور پاره خورد شده بر زمین
افتاده و پا بر زمین میسایید چون او را دید فرمود بعزة علی عمک ان تدعوه فلم یجبک او یجیبک فلا یغنی
عنک صدا اعلم شوار است بر عمو که او را بخواند و او بخواند یا جواب نکند یا اجابت کند

نرا اعانت نکنند یا اعانت کنند ورفع اشرار از تو ننمایند بعداً لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ دور باد از رحمت خدا قومی که
ترا کشتند پس او را برداشت گویا می بینم که پاهای او را بر زمین میکشید و سینه او را بسینه چسبانیده بود و در
دل گفتم پس او را در میان کشتگان گذاشت و بروایت دیگر او را در بخیمه و در خیمه گذاشت
صورت او را مقابل چشم کشود و غم بزرگوارش او را در بغل گرفته میگریست و میفرمود ای فرزند خدا لعنت
کند کشنده ترا و شوار است بر غم تو که بخوانی ترا و او را در حالیکه کشته شده باشی ای فرزند قَتَلُوكَ الْكُفَّارُ كَأَنَّهُمْ
مَا عَرَفُوكَ وَلَا عَرَفُوا مَنْ جَدُّكَ وَأَبُوكَ ترا کشتند کفار گویا ترا و جد و پدر ترا نشناختند زنان و اهلبیت
که این را دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامه شکیبائی را دریدند و ناله و واویلا و وا ثبورا بلند کردند
حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی فانکم لا تریون هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت
من که بعد از این روز هیچ خواری نخواهید دید

مذلت و خواری نخواهید دید

مقتل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه المصطفی الرحیم ورسوله الجواد الکریم محمد صاحب
السیف والقضیم وعلی آله الفراعنة وأولاده الهداة فی الملاحم خصوصاً علی شبله الکریم وبحله
الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء التمیم الذی بکی علیه الکلیم ودنف فی حزنه الخلیل فقال
انی بیتیم وکان امره اعجب من اصحاب الکهف المفتح عن الصابین واعجب الماسور بارض کل
مذنب جریم وکل فاجر صدیم المقتول بالسنان والحجارة والعصاة والقضیم والممنوع
من الماء والطواحیم المطروح علی الارض کالطیم لمرضوض اعضائه من نعال الخفاف فی الغرائب الهیم
ضلالا عن حوافر الخیول الاضاریم المطروح علی جهته کالمضطرب السلیم لا بل کالمدنف السقیم
ینقلب یمینا وشمالا ولا یستطیع جوابا ولا سؤالا الذی هتکوا ماله وابهموا اطفاله واسروا عیاله
وداروا بهم من بلد الی بلد بین العباد فیا لها رزیة عظیم وفادح جسیم لم یسمع مثله فی الاقوام
فلعنة الله علی العصابة الملعونة الآثمة والنابعة علی هذا الامر الجسیم وبعد فقد قال الله
فی کتابه المبین وخطابه المتین ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم
کافة وعلموا ان الله مع المتقین سقوط الخطاب مسطاب ظاهر بیان عدد شهور و بیان محرم بودن بعضی از آنها
وحکم مقاتله حرام است که مفرط بدر شماره ماه ها دوازده است در کتاب خدا این حکم از ابتدای خلق آسمان

در کتاب الله که ظاهرا لوح محفوظ باشد و این حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن شهور و
شرعیه بر آن مترتب نمیشود و بر فرض ثبوت این تاکید آن را محتاج نبود و هم چنین حرام بودن شهور اربعه را بدین
نیم شمردن یاد میدهد که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگرچه آنهم مراد است و بالجمله امام محمد باقر
علیه السلام در تاویل این شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده و در اخبار کثیره وارد شده است که
مائیم شهور و از ابن عباس روایت کرده که شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود معاشر
المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من الفزع الاکبر بدانید که خدا را دری است
که هر که داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امان است ابو سعید خدری برخواسته عرض کرد
که کدامست آن باب یا رسول الله نشان بده بما فرمود آن علی بن ابیطالب سید الوصیین امیر المؤمنین است
پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی لانفصام لها فلیستمسک بولایة
علی بن ابیطالب ای گروه مردم هر که بخواهد چنگ بزند بعروة الوثقی که هرگز گسسته نمیشود پس چنگ بزند
بولایت علی علیه السلام که ولایت او ولایت منست و طاعت او طاعت منست ای گروه مردم هر که بخواهد بشناسد
حجج خدا را بعد از من پس بشناسد علی علیه السلام را پس جابر برخواست و عرض کرد ما عدة
الائمة چه عدد میباشند ائمه بعد از تو حضرت فرمود سألتنی عن عدة الاسلام بجمیع خدا رحمت
کند ترا که سؤال کردی از تمام اسلام عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق
خلق السموات و الارض شماره ایشان شماره ماه‌ها است که آن دوازده است در کتاب الله و شماره
ایشان شماره چشمها ایست که از برای موسی شکافته شد در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فانفجرت
منه اثنی عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ائمه علیهم السلام
نیز دوازده نفیبند اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و آخر ایشان قائم علیه السلام است و شیخ صدوق
بسند خود روایت کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخداوندیکه مرا برسالت بسوی
خلق فرستاد و مرا بر گزید از همه خلق که وصی من افضل اوصیاء است و حجت خدا و خلیفه او است بر خلق و از
اولاد او میباشد اما ایشان هدایت کنند کان بعد از من بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث و بهم
یخرج النبات بهمت ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطه ایشان نگاه میدارد آسمان را
که نیفتد بر زمین و بهمت ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از
زمین میروید و ایشانند اولیاء الله و خلفاء و عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا شمار ایشان

ایشان بشماره ماهها است و عدد ایشان بعدد نقبای موسی است پس آنحضرت این آیه را خواند که والسماء
ذات البروج پس فرمود ای پسر جبلین یا حذافه خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و بروج را میخواهید
گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواستی فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج ائمه بعد از من میباشند که اول
ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی علیه السلام مؤلف گوید وجه تعبیر ائمه بشهور و شاید
که زمانیکه مصالح معاش خلق و جمیع عالم منوط بآن مربوط بآن میباشد بلکه با نعدامش عالم منعدم میشود
عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشند و ماه و سالی که عبارت
از سیر قمر و شمس باشد هر یک را دوازده برجست که در این ظرف مدت طی مینماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول
و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماه است هم چنین ائمه دین و خلفای محمد
المرسلین که نظام عالم دین و ایمان باینانست و ایشانند اساس اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند
پس مفصلی از بیان شماره شهور که اجزاء سال است با وضوح این بیان مدد شهود و عالم ایمان و تنبیه بر نقص
عالم ایمان بلکه انعدام آن با انعدام ولایت این اثنی عشر یا بعض آن میباشد و بر همین معنی باید مبدء هدایت
حروف لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک صلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند چنانچه
لا اله الا الله تمام میشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر و هم چنین شهادت بر رسالت در این مرتبه غریب و مرتبه
عجیب که ارباب بصیرت ظاهر میباشد و هم چنین علماء ذکر کرده اند که ماهی که در عالم میباشد که نظام و
فساد بآن میباشد و باستمداد آن طی بحر بر میشود و بواسطه وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده
میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبا ذکر کرده اند که قوام بدن بعروق است
و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بآن میباشد دوازده عرق است که از هر یک آن عرق منشعب میگردد
و هم چنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امام است که از هر یک صد هزار باب رحمت بر شخص مفتوح
میگردد و چنانچه بدیده بصیرت تامل و بدل صافی تدبر کند ابواب معارف از هر جهت گشوده گردد افلا یتدبرون
فی خلق السموات والارض علمای نسب نوشته اند که دو جد و اصل شرافت و سیادت و بزرگی نضر بن کنانه
و او جد اعلای پیغمبر است و از او متفرع میشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف
و بزرگیست که باو ختم میشود همه کمالات و او است منبع همه فضایل و منبوع همه محامد و محاسن پس دو خطی که
از این مرکز جدا میشود علوا و هبوطا باید مساوی باشند و خطیکه صعود مینماید دوازده ساق میباشد
باین ساق محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن
مالک بن النضر بن کنانه هبوط نیز چنین باشد یا ری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم انحاء

وبوجود ایشان فلک میکرد وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا فرمود رَبُّ الْاَرْضِ الْاِمَامُ الَّذِیْ نَوَّرَ اللّٰهُ بِهِ
وَبِاَیَّامِهِ بدانکه خدا در میان این ماهها چهار ماه را محترم گردانید و سفارش بحرمت آن فرمود و حرمت را زیاده
قیم نامید و از چهار ثَلٰثَةٌ مُتَوَالِیَاتٍ وَّوَاحِدٌ فَرْدٌ یکی از آنها تنها است و سه با هم آن سه که با هم است علی است
ذی القعده است و رجب الارض است و حسن و حسین علیهما السلام و آنکه فرد است فاطمه صلی الله
علیها و آله است فَلَا تَظْلِمُوْا فِیْهِنَّ اَنْفُسَکُمْ بر خود ظلم مکنید در این شهرها که معصیت الهی خدا با تو ظلمی
حرمت ماههای حرام ظاهر را نگه نداشتند و حرمت ماههای حرام واقعی را نگه نداشتند که حرمت آن را و
و از آیه خواندند و او را محترم و محرم گردانیدند در ماهی که او را محترم و محرم گردانیدند
از بدن جدا کردند و عیالش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند که هرگز
گرسنگی و تشنگی بر ایشان طعنه زدند و ظلمی کردند که ظالمی نکرد و خونی دهای مسلمانان که هرگز
فراموش نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد و هرگز ملتئم نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که
هرگز به نگردد و هرگز به ملتئم نشود و اهل اسلام را رسوای هر امت کردند زیرا که مثل اهل اسلام
نشد چه در حدیث هست که هیچ امتی نبود که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزند او و ذریه او
حدیث هست که هیچ نبود مگر آنکه عرض شد بحضرت آدم
و نظر کرد بسوی ایشان و اختلاف ایشان را و وفاق ایشان را و حرص ایشان را و شدت حب ایشان
عرض کردند که این مشتی کبر را چه میدهی که فضل امت ایشان باشند
مختلف شدند پس خدا در ایشان هم شبه و مثل زد و مَثَلُهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَثَلِ
اَخَوَیْهِ هابیل فَاِنَّهُمْ یُقْتَلُوْنَ فَرْخَ جَمِیْعِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ و در باشد که شاد
مثل هابیل که برادرش هابیل را کشت و کشتند فرزند حبیب مرا بر کربلا مرا بر
نمودند و آنچه کربلا و مصیبت سید الشهدا علیه السلام را و ظلم و جفای آنکه بجای علی شد
اند خون مظلوم را برادرم علیه السلام نظر کرد بسوی آنکه
پس عرض کرد خدا با انتقام بکش از این گروه هر چه از فرزند بی گرم
و بر اسباط ایشان تسلط کردند تا آنکه
و مطیع شدند و این کوه علی شبیه
با مرتضی علیه السلام که مخبر در صفحه